

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین  
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.  
قبل از شروع در بحث رحلت جد جناب آقای عصیری را تسلیت عرض می‌کنیم خدمت ایشان و برای آن  
مرحوم طلب مغفرت و درجات رفیع از خدای متعال مسئلت داریم. ثواب یک صلوات و یک سوره‌ی مبارکه‌ی  
حمد را اهداء می‌کنیم به آن مرحوم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۲)

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (۳)

مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ (۴)

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (۵)

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (۶)

صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۷)

بحث در فرمایش محقق نائینی قدس سره بود که حاصل کلام ایشان این بود که اراده‌ی مکره که تعلق می‌گیرد به  
بیع این دو متاعی که مکره گفته بود احدهما را بفروش، این اراده از اکراه مکره و ایعاد مکره ناشی نشده است.  
چون متعلق آن، آن نیست که او گفته بود. او یکی از این‌ها را گفته بود، این مجموع این‌ها را دارد با هم  
می‌فروشد. پس چون متعلق این اراده غیر از آن هست که مکره گفته بود. پس ناشی از اکراه مکره نیست و به  
نفس همین اراده‌ای که ناشی نشده است از اکراه مکره، هر دو بیع محقق می‌شود. و این بیع‌ها دیگر هر کدام  
اراده‌ی جداگانه ندارند. به نفس همان اراده دارد محقق می‌شود. و چون مفروض این است که آن اراده که با نفس  
او دارد هر دو بیع‌ها انجام می‌شود اراده‌ی اکراهیه نیست پس نتیجه می‌گیریم که نه بیع آن متاع و نه بیع این  
متاع، هیچ‌کدام به اراده‌ی اکراهی محقق نشده است پس بنابراین هر دو باید درست باشد. این حاصل کلام بود.  
حالا با خصوصیات و ریزه‌کاری‌هایی که دیروز نقل کردیم.

خب دو جور مناقشه عرض شد، دو تا مناقشه‌ی تقضی بود و یکی مناقشه‌ی حلّی بود که در کلام آن بزرگوار استدلالی برای این بیان نشده بود که این‌جا به نفس آن اراده‌ی متعلّق به مجموع، هر کدام فروخته می‌شود و ما گفتیم لقائل آن یقول که او اراده‌ی مجموع را می‌کند و چون می‌بیند فروش مجموع لایتحقق الا بفروش کلّ واحد منهما، فلذا يتولّد از آن اراده، اراده‌ی به فروش آن و فروش آن. نظیر مقدمات است یک ذی‌المقدمه‌ای وقتی اراده کرد مقدمه را انجام بدهد، چون می‌بیند تحقق این ذی‌المقدمه توقف دارد بر فلان مقدمه، بر فلان مقدمه، قهراً اراده‌های متعددی نشأت می‌گیرد از آن، به مقدمات. و این که بگوییم نه به نفس آن اراده است، این استدلالی برای آن بیان نکرده‌اند، بلکه ممکن است گفته بشود که آن‌چه که ندرک بوجداننا در این موارد، این است که نه ما با اراده‌ی واحده این کار را نمی‌کنیم بلکه از آن اراده ترشح می‌کند اراده‌های دیگر نسبت به این‌ها و اراده‌های جدید پیدا می‌شود.

مناقشه‌ی دیگری که باز در مقام هست و ممکن است گفته بشود این است که خب همین مسئله هم که گفته می‌شود این اراده‌ی بیع این دو تا، این نشأت نگرفته است از اکراه مکره، چون اکراه مکره خورده به بیع احدهما، این اراده کرده بیعهما را و این بیعهما غیر بیع احدهما هست. پس چون متعلّق فرق می‌کند معلوم می‌شود که... این هم محل تأمل است محل اشکال است. و آن این است که این‌جا دو تا مطلب باعث شده و داعی شده بر این‌که اراده کند بیعهما را. هم اکراه مکره، و هم آن جهت دیگری که باعث شده ضمّ بکند دیگری را هم ولو به بیع واحد. به قول مرحوم محقق اصفهانی قدس سره، ایشان می‌فرمایند در جایی که مکره گفته است یکی از این دو تا را بفروش و شخص می‌آید هر دو را با هم می‌فروشد، این‌جا در حقیقت این مکره اصل اصلاً فروش را کراهت دارد و زور می‌بیند. اصل این‌که باید بفروشد.

دو: افراد در بیع را هم نمی‌پسندد و مکروه دارد حالا به هر وجهی. این‌جا وقتی می‌آید... پس بنابراین بیع یکی از این‌ها از دو حیث مکروه است برای او، یکی از این حیث که نمی‌خواهد بفروشد، اصلاً نمی‌خواهد بفروشد. دو: از جهت این‌که منفرداً. فلذا اگر این شخص می‌آید اراده می‌کند که آن دیگری را هم بفروشد، برای تخفیف در آن چیزی است که نمی‌پسندد. چون اگر یکی را بفروشد، دو تا ناپسند این‌جا محقق شده، یکی اصل فروش است و یکی انفراد است. می‌گوید خب حالا از دست ما نمی‌آید که اصل فروش را زیر آن بزنیم. اما انفرادش را که می‌توانیم خب دو تا را با هم می‌فروشیم.

پس اراده‌ی فروش هر دو اگر هم ما بگوییم این اراده‌ای که اراده می‌کند هر دو را بفروشد، منشأ آن در حقیقت یکی اکراه آن هست، یکی این‌که ایجاد التخفیف لما یکرهه. و ما نمی‌توانیم در این‌جا انکار بکنیم تأثیر اکراه مکره را در این بیع. چون بالضرورة اگر اکراه او نبود، این اصلاً دنبال فروش نمی‌رفت. پس اکراه او مؤثّر واقع

شده در این اراده‌ای که در نفس این بایع منقذ شده. منتها دو تا عامل موجب این شده است، همین اراده‌ی این بیع. دو تا عامل باعث نمی‌شود که مکروه علیه نباشد. به قول ایشان ضم اضطرار با اکراه است.

پس بنابراین این مثل موارد دیگر است که دو تا داعی، دو تا عامل باعث می‌شود که کسی یک تصمیمی می‌گیرد یک اراده‌ای می‌کند. این جا این دو تا را که با هم می‌فروشد اکراه مکروه و آن که می‌خواهد بالاخره آن ناهمواری و ناملایمی‌ای که برای او پیش می‌آید خفیف‌تر بشود دو تا را با هم می‌فروشد. و چون به شرط لا نبوده آن اکراه مکروه که فقط این را بفروشد، بلکه لا بشرط بوده و لا بشرط یجتمع مع الف شرط، ما در این جا نمی‌توانیم بگوییم که این که از او سر زده اصلاً مصداق مکروه علیه نیست. این به حساب یکی از این دو تا خب مصداق مکروه علیه است. این هم انکار این که ما بگوییم این مصداق مکروه علیه نیست. اگر به شرط لا گفته بود درست بود، وقتی به شرط لا نگفته، نمی‌توانیم بگوییم یکی از این دو تا مکروه علیه نیست. فلذاست اگر این چنین باشد که ما بگوییم این اصلاً مکروه علیه نیست چرا مکروه دست برمی‌دارد؟ خب همین که دست برمی‌دارد چون می‌بیند آن غرضش حاصل شده، آن فعلی را که او اکراه بر آن می‌کرده محقق شده. این کأن انکار بدیهه است که کسی بگوید محقق نشده.

پس یکی از این‌ها لا محاله باید گفت مصداق مکروه علیه است، یکی غیر معین.

س: این که فرمودید برای تخفیف؟؟؟ ضمیمه می‌کند در همه‌ی موارد بالوجدان این طوری نیست بله اگر مثلاً دو لنگه‌ی درب باشد یا یک لنگه از کفش باشد یا مثلاً دو تا عیدی باشند که به هم دیگر علقه دارند، بله این برای تخفیف هست. اما در همه‌ی موارد این چنین نیست بنابراین این جا دلیل اخص از مدعا نمی‌شود.

ج: نه ببینید آن جاها که اسباب آن متفاوت است. آن جاها که خب روشن است اما چرا آمده هر دو را می‌فروشد؟ با این که به هم ربطی هم ندارد. یعنی مثل عبدینی که علقه به هم دارند نیست. یا مثل لنگه‌ی درب نیست. اما این که الان در این فرصت می‌آید آن را هم ضمیمه می‌کند و با هم می‌فروشد، این لابد منشأ آن همین است که از این که آن یکی از این‌ها را تنها بفروشد برای او سنگین است حالا به هر وجهی.

س: اصلاً کارش خرید و فروش است یک مشتری پیدا شده می‌بیند دو تا را با هم دیگر خوب می‌خرند.

ج: نه اگر این جوری باشد که با هم خوب می‌خرند، ببینید یعنی آن همان می‌شود که قبلاً می‌گفتیم مرحوم استاد آقای حائری هم می‌فرمود، که اصلاً فرصت را مغتنم می‌شمارد و الان دیگر بر اساس اکراه نیست. بر اساس این هست که واقعاً اراده‌ی جزمیه دارد و این فرصت خوبی برایش پیدا شده دارد می‌فروشد البته من این را قبول دارم این به عنوان یک توضیحی خواستم عرض بکنم که حالا... ایشان هم در این جا فرموده، در این بحث ما. حالا می‌گوییم کجا ایشان گفته آقای اصفهانی. و الا نه ممکن است این که آن را ضمیمه می‌کند نه از باب کراهت

در انفراد باشد بلکه از باب این که دلش می‌خواسته که آن را بفروشد. خب حالا دیگر می‌گوید با یک معامله می‌فروشیم حالا برای چه بیاییم جدا بکنیم؟ انفراد این جور نیست که انفراد هم کراهت برای آن داشته باشد. حالا ایشان این طور فرمودند در آن دلیل ... بعداً برای این که تکرار نشود سر جای خودش عرض می‌کنیم.

بنابراین این که مقدمه‌ی اولایی که در کلام شیخ اعظم اخذ شده و بزرگانی که این ماء، این بیع هر دو، این چون خلاف مکروه علیه هست پس این مکروه علیه نیست. فلذا اراده‌ی به این هم ناشی از اکراه نمی‌شود، این‌ها هم تصدیقش مشکل است برای انسان. برای این که بالضرورة می‌دانیم این اراده‌ای که در نفس این پیدا شده که این را بفروشد این مسلم دو تا عامل در آن تأثیر کرده؛ هم اکراه آن و هم آن جهتی که تصمیم گرفته آن یکی دیگر را هم بفروشد. این دو تا تأثیر کرده که... اصلاً این جور نیست که تأثیر نکرده باشد. و این که بگوییم در این جا بالمره مکروه علیه وجود پیدا نکرده این یک چیز دیگری است. این هم قابل تصدیق نیست. اگر بشرط لا بود بله، و چون فرض ما لا بشرط است در فرض لا بشرط هم می‌گوییم نه، و الشاهد علیه چه هست؟ این است که مکروه دست برمی‌دارد دیگر، می‌گوید ما آن چیزی که هدف‌مان بود به آن رسیدیم و لا بشرط یجتمع مع الف شرط یعنی همین دیگر.

بنابراین این استدلال که در کلام محقق نائینی هم آمده و در کلام محقق شیخ انصاری قدس سرهما هم آمده، این تصدیق محل اشکال است که همین اشکال زیربنای بعضی از وجوهی که بعداً هم گفته می‌شود همین در حقیقت زیربنای آن وجوه است.

خب الی هنا وجه اول که صحت هر دو بیع باشد بیاناتش گفته شد و نتیجه این شد که نتوانستیم تصدیق بکنیم صحت هر دو را، چون همه‌ی این بیانات محل مناقشه بود.

وجه دوم این است که بگوییم هر دو باطل است. این وجه را إختاره المحقق الاصفهانی قدس سره، بنابر آن چه که از ظاهر عبارت ایشان فهمیده می‌شود. شیخ برای اثبات بطلان هر دو هم که عرض کردم هم محقق اصفهانی از ظاهر کلام‌شان از آن استفاده می‌شود هم شیخنا الاستاد قدس سره، در منهاج الصالحین‌شان، در ارشاد الطالب‌شان، منهاج الصالحین را مراجعه نکردم اخیراً، ولی در ارشاد الطالب قائل هستند به بطلان هر دو.

استدلالی که شیخ برای این بطلان ذکر فرموده این است که یکی از این دو تا مکروه علیه است. حالا که یکی از این دو تا مکروه علیه است بخواهیم بگوییم این صحیح است دون آن، و این صحیح است و این مکروه علیه نیست پس این صحیح است دون آن، این ترجیح بلا مرجح است. بخواهیم بگوییم آن صحیح است و آن مکروه علیه نیست دون آن، این هم ترجیح بلا مرجح است. پس چون لا مرجح که بگوییم این صحیح است یا آن صحیح است پس بنابراین نمی‌توانیم قائل به صحت هر کدام بشویم و هذا معناه البطلان.

این بیان شیخ اعظم قدس سره یک نواقصی دارد چون ممکن است که کسی یک مرجحاتی بیاورد در کار. مرحوم محقق اصفهانی شیده و اوضحه و اکمله، این بیان شیخ را در حقیقت تشدید فرمودند و تکمیل فرمودند. بیان ایشان این است که در صفحه‌ی ۵۴ جلد دوم، ایشان اقسام صوری که در مقام، یعنی در جایی که ای کاش توی متون فقهی ما هم همین جور دسته‌بندی می‌کردند. چون جامع مسائل این‌جا این است که اگر آن کاری را که مکره انجام می‌دهد، عین آن کاری که مکره خواسته نباشد. این صوری دارد. *إمّا بالزيادة و إمّا بالنقيضة و إمّا بالكيفية*، این‌ها صوری دارد. تحت این عنوان. که آقای اصفهانی هم تحت این عنوان، آقای خوئی هم تحت این عنوان توی مصباح الفقاهه و توی بحث‌شان این تقسیم‌بندی را دارند. نه این‌که دو سه تا مسئله‌ی همین‌طور ذکر می‌شد، می‌شد این را یک عنوان جامعی داد و اقسام آن را ذکر کرد. خب برای مقلدین و برای مردم هم خب؟؟ چه صوری است و چه این، همه‌ی صور را تحت این استقصاء می‌شد کرد.

«و أمّا الرابعة» که همین صورت ما هست، حالا از این انقسامات. «و هو محلّ الكلام و مورد النقض و الابرام فإنّ المفروض كراهة البيع منفرداً و منضمّاً» این بیع را چه منفرد باشد و چه منضمّ باشد اصل البیع را این آقا کراحت دارد «فهو يكره اصل البيع و يكره الانفراد أيضاً فبيع أحد العبدین مكروه له للمكره من وجهين» هم از اصل بیع، هم این‌که یکی را می‌خواهد بفروشد. «فإذا باعهما تدریجاً فالاول باطل و الثاني صحيح» که قبلاً بحث کردیم «إذ لا حامل على الاول الا الاكراه دون الثاني فإنّ الحامل له عليه» این‌که دومی را می‌آید می‌فروشد چه چیزی وادار می‌کند او را که دومی را بفروشد؟ «تخفيف الكراهة ببيع الثاني» می‌خواهد آن کراحت و ناملایمی و دشواری‌ای که دارد بر او تحمیل می‌شود از آن بکاهد، که خب حالا اصل آن را که ما ناچار هستیم. اما دیگران آن که دست خودمان هست می‌توانیم از انفراد دریاوریم، آن عبد را هم بفروشیم. «فيكون من بيع المضطرّ» قهراً بیع مضطر است یعنی برای این‌که یک ناراحتی را از بین ببرد خودش، مثل این‌که بیماری‌اش را می‌خواهد درمان بکند می‌رود می‌فروشد، این‌جا هم برای این‌که از آن انفراد دربیاید می‌رود این دومی را می‌فروشد، با آن ضمیمه می‌کند و با هم می‌فروشد.

خب «و اما إذا باعهما دفعةً فنسبة الإكراه و الاضرار الى كلّ منهما على السواء» این که ضمّ می‌کند بگوییم این مکره و مضطر است یا این مکره و مضطر است؟ علی السواء هست. «لأنّ المفروض أنّ بيع كلّ واحد في نفسه مكروه له طبعاً و ممّا ألزم به المکره على البدل» هر کدام این‌جوری هست، «كما أنّ بيع كلّ واحدٍ بلحاظ الاكراه على بيع الآخر ممّا لا بدّ منه» کما این‌که هر کدام به لحاظ دیگری را فروخته، لابدّ منه، چون می‌خواهد انفراد نداشته باشد لابدّ منه هست که این هم بیاید بفروشد تا از آن انفراد بیرون بیاید که نمی‌پسندد. «كما أنّ بيع كلّ

واحد بلحاظ الإكراه على بيع الآخر ممّا لا بدّ منه لما مرّ من كراهة بيع المنفرد زيادةً على أصل بيعه» علاوه بر اصل بیع انفراد هم برای او ناگوار بود «فیختار بيع الآخر لتخفيف المكروه عن نفسه» این‌جا. پس به دو داعی، دو انگیزه باعث می‌شود که اراده می‌کند بیع این‌ها را. یکی آن که مکروه دارد او را الزام می‌کند، می‌گوید یکی را باید بفروشی. یکی هم این‌که می‌خواهد تخفیف المكروه بدهد، و آن با بیع دیگر، ضمّ بیع دیگری درست می‌شود. «و حیث إنّ نسبة المانع و المقتضى للصحة الى كليهما على حدّ سواء» مانع اکراه است و اضطرار است. مقتضى صحت چیست؟ این‌که بیع است. و «أحلّ الله البيع» این مقتضى صحت است. احلّ الله البيع نسبت به این دو تا على السواء هست. آن مانع هم که «رُفِعَ ما استكرهوا عليه» باشد نسبت به این على السواء هست. «فلا يُمكن الحكم بصحة احدهما معيّناً» چون نسبت‌های آن... مانع هم نسبت آن مساوی هست دیگر. «لأنّه تخصيصٌ بلا مخصص»، می‌خواهیم این را بخصوص بگوییم صحیح است. این تخصیص بلا مخصص است. «و لا الحكم بصحة احدهما المردّد و بلا عنوان لأنّه غیر معقود» بگوییم یکی از این دو تا، اما کدام؟ این است؟ نه. این است؟ نه. یکی از این دو تا که عنوان است این هم وجود ندارد چنین چیزی. احدهمای مردد، وجود ندارد تا شما بگویید که آن صحیح است. «لاستحالة الملك المردّد» انسان نمی‌تواند مالک بشود، نه مالک این، نه مالک آن، مالک مردد. یک امر مردد. پس خصوص این نمی‌شود گفت، خصوص این نمی‌شود گفت، یکی مردد هم نمی‌شود گفت، «و لا الحكم بصحة الجميع» نمی‌شود گفت که همه هم درست است. که این بیان می‌شود خودش اشکالی بر آن وجه اول.

«و لا الحكم بصحة الجميع لفرض وجود الاكراه المانع عن صحة احدهما على البدل» چون فرض این است که اکراه این‌جا وجود دارد. و این اکراه مانع می‌شود از این که یکی از این دو تا درست باشد. خب شما این‌جا ممکن است بگویید آقا با قرعه تعیین می‌کنیم کدام درست است. این کاستی کلام شیخ بود که این تکمیل می‌شود. «و لا مجال للتعيين بالقرعه» چرا؟ «لأنّها فیما كان له تعین واقعی مجهول و لا تعین لواقع المکره علیه أو المضطر اليه» چون قرعه مال جایی است که یک واقع مسلمی وجود دارد ما اطلاعی از آن نداریم، مثلاً مالی است نمی‌دانیم که مال زید است یا مال عمرو است فرض کنید. خب این در واقع یا مال این است یا مال آن هست. ما خبر نداریم. این‌جا با قرعه مثلاً معین می‌کنیم. اما در ما نحن فیه این واقع معین ندارد دیگر. ثبوتاً. چون گفتیم که على السواء هست. پس واقع معین ندارد. این‌جا هم قرعه خب «و لا نغنی بالفساد الا عدم امکان الحكم بصحة البيع بوجه» این‌که می‌گوییم هر دو فاسد است و باطل است مقصود همین است که نمی‌توانیم بگوییم این صحیح است آثار بر آن بار نکنیم، نمی‌توانیم بگوییم آن صحیح است آثار بر آن بار نکنیم. مقصود ما

از فساد همین است. و این هم الان نه به این می‌توانیم بگوییم نه به آن می‌توانیم بگوییم. مقصود ما از فساد همین است.

«و لا نغنی بالفساد الا عدم امکان الحکم بصحة البیع» نه این را می‌توانیم بگوییم صحیح است نه آن را. نه این که حکم به صحت نمی‌توانیم بکنیم نه برای این، نه برای این، نه این که می‌خواهیم بگوییم حتماً فاسد است. ما نمی‌توانیم حکم به صحت بکنیم. بخاطر همین استدلالی که گفتیم. حالا «فلا مجال للقلب بعدم امکان الحکم بفساد الجميع» این جا در حاشیه گفتند هکذا فی الاصل و الصحيح القول، نه همین قلب درست است. چون مرحوم ایروانی به شیخ اشکال کرده که شما فرمودید که نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است نه می‌توانیم بگوییم آن صحیح است پس بنابراین این جوری وجه را بیان کردید. ایروانی آن جا اشکال فرموده، فرموده ما قلب می‌کنیم وجه شما درست نیست. نه می‌توانیم بگوییم این فاسد است نه می‌توانیم بگوییم آن فاسد است. پس باید بگوییم هر دو صحیح است. این قلب است یعنی همان یعنی کلام شما را قلب می‌کنیم. شما آمدی روی صحت دست گذاشتید گفتیم نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است نه می‌توانیم بگوییم این صحیح است. ما از طرف می‌گوییم. می‌گوییم می‌دانیم یکی از این ها فاسد است. آن که اکراهی هست، حالا کدام فاسد است؟ نه می‌توانیم بگوییم این فاسد است و نه می‌توانیم بگوییم آن فاسد است. آقای اصفهانی می‌فرمایند که درست است این مطلب، ولی این قلب درست نیست در مقابل استدلال ما. چون ما آن را که به آن نیاز داریم چه هست؟ برای نقل این متاع به آن مشتری و ثمن به این بایع؟ صحت. این که نمی‌توانیم بگوییم این فاسد است و نه می‌توانیم بگوییم آن فاسد است ما به فساد کاری نداریم، ما برای نقل به صحت نیاز داریم.

«فلا مجال للقلب» یعنی استدلال ما را قلب بکنی، معکوس بکنی به خودمان بخواهیم برگردانی، ما در صحت گفتیم شما در فساد بخواهی بگویی. «بعدم امکان الحکم بفساد الجميع أو بفساد احدهما المردد» همه را که نمی‌توانی بگویی فاسد است چون مسلم یکی مکره علیه نیست. مردد هم که نمی‌توانی بگویی. چرا فلا مجال للقلب؟ «لأن الخروج عن الملك يحتاج الى سبب صحيح» خروج از ملک سبب صحیح می‌خواهد، چه متاع از جیب این آقا به مشتری و چه ثمن از جیب مشتری به این آقا. «يحتاج الى سبب صحيح دون بقاءه على حاله» دون بقاء ملک هر کدام در ملک خودشان، آن که دیگر سبب نمی‌خواهد که الان. که شما بگویید که نه می‌توانیم بگوییم این فاسد است نه می‌توانیم بگوییم آن فاسد است. آن را که نیاز داریم این است که بگوییم صحیح است تا این که این نقل و انتقال حاصل شده باشد. این فرمایش شیخ و تشیید و تکمیلی که محقق اصفهانی قدس سره از این بیان فرموده‌اند.

س: در مورد قاعده‌ی قرعه برخی گفتند اعم است لکل امرٍ مشکل است اعم از این که واقع‌ی معینی داشته باشد یا نداشته باشد.

ج: بله حالا فعلاً بیان این‌ها را ...

این‌جا مرحوم امام قدس سره تفصیلاً متعرض... یعنی مطلبی دارند که تفصیلاً خواستند حل کنند این شبهه را که در این‌جا هست. هم بلحاظ مسئله‌ی تصویر این‌که ما می‌توانیم این‌جا بگوییم، چون تصویر این بود که ما نمی‌توانیم بگوییم. دو راه برای تصویر ذکر کردند، مسئله‌ی قرعه را هم به همان‌جوری که ایشان گفتند حل کردند. مرحوم آقای خوئی هم قدس سره مسئله‌ی قرعه را از راه دیگری جایگزین قرعه کردند و خواستند بگویند و با توجه به کلام آقای خوئی، کلام آقای اصفهانی هم ناقص می‌شود. یعنی شما فقط قرعه را در میان آوردید و اشکال کردید، نه ما یک راه دیگری هم داریم. ان شاءالله در جلسه‌ی بعد فرمایش امام و فرمایش محقق خوئی را متعرض می‌شویم.

و صلی الله علی محمد و آله.

پایان